



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۴ بهمن ۱۴۰۲

موضوع کلی: قاعده نفی سبیل

مصادف با: ۲۲ رجب ۱۴۴۵

موضوع جزئی: بررسی شبهات پیرامون قاعده - بررسی شبهه اول: تنافی قاعده نفی سبیل با نفی ظلم -

جلسه: ۲۹

مقدمه - پاسخ اول

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بین جلسه قبلی بحث و این جلسه یک فاصله‌ای افتاد و این ما را وادار می‌کند به یک مرور کوتاهی نسبت به بحث گذشته. عنوان کلی بحث، بررسی برخی چالش‌ها و شبهات پیرامون قاعده نفی سبیل است؛ گفتیم شبهات و چالش‌هایی در مقابل قاعده نفی سبیل وجود دارد که باید مورد بررسی قرار بگیرد. اولین شبهه، شبهه تنافی قاعده نفی سبیل با نفی ظلم یا عدالت و به تعبیری قاعده قاعده نفی ظلم و قاعده عدالت است. این شبهه بر پایه چهار مطلب استوار شده است؛ من این چهار مطلب را خلاصه عرض می‌کنم تا بعد اینها را بررسی کنیم.

مطلب اول اینکه مفاد قاعده نفی سبیل، نفی سلطه و غلبه کافران بر مسلمین است، با تقریب‌ها و تقریرهای مختلفی که اینجا وجود دارد؛ به هر حال اصل اینکه هیچ حکمی در دستگاه الهی تشریح نشده که منجر به غلبه کافران بر مسلمین شود، این یک مطلبی است که لا اشکال فیه.

مطلب دوم این بود که قبح ظلم امری است مسلم و حکمی است عقلی و عقلایی؛ این هم یک مطلب مسلمی است. مطلب سوم این بود که بین افراد انسانی در نفی ظلم فرقی نیست؛ عموم و شمول نفی ظلم یا عدالت در جای خودش اثبات شده، که هم در آیات و هم در روایات متعدد بر این اصل انسانی و اسلامی تأکید شده و تخصیص‌بردار نیست؛ بنابراین نمی‌توانیم بگوییم الظلم قبیحٌ الا بالنسبة الی الکافر؛ یا مثلاً ملاک‌های دیگری را دخیل بدانیم و قبح نفی ظلم را در مورد بعضی از صنوف تخصیص بزنیم.

مطلب چهارم این بود که در شرع احکامی وجود دارد که به نظر بدوی ناعادلانه است؛ ما نمونه‌هایی از این احکام را نقل کردیم، در باب دیه، قصاص، وکالت، شهادت، رهن، وصیت، شفعه، نکاح و... احکامی وجود دارد که به نظر اینطور می‌آید ناعادلانه است؛ برخی از این موارد اساساً برای کافر ثابت نیست. در باب قضا هم یک روایتی ذکر شد که براساس آن، امیرالمؤمنین (ع) در اختلافی که با یک یهودی داشتند، در جلسه قضاوت و دادرسی، در یک مکان ویژه‌ای و بالاتر از آن یهودی نشستند و دلیل آن را این جمله و فرموده پیامبر (ص) قرار دادند «لا تساوهم» با اینها یکسان نباشید. بر این اساس فقهای بسیاری فتوا داده‌اند به برتری مسلمان نسبت به کافر در مجلس قضاوت.

نتیجه و محصل این چهار مطلب این است که ما یک تنافی و تناقضی در اینجا می‌بینیم و این، قاعده نفی سبیل را با یک چالش جدی مواجه می‌کند. بالاخره مقتضای قاعده نفی سبیل براساس تلقی رایج و یا تلقی معروف این است که نه تنها کافران بر

مسلمین غلبه ندارند و سلطه‌ای برای آنها ثابت نیست، بلکه این قاعده یک حقوق ویژه‌ای برای مسلمین ثابت می‌کند.

بررسی شبهه اول

مقدمه

باید معلوم شود ما در اینجا در مقابل چه شبهه‌ای می‌خواهیم پاسخ بدهیم؛ چون گاهی این خلط واقع شده است. بعضی می‌گویند قاعده نفی سبیل به اطلاقتها قابل قبول نیست و می‌خواهند اطلاقش را محدود کنند، چون با قاعده نفی سبیل نمی‌شود این احکام ناعادلانه را ثابت کرد؛ در مقابل، عده‌ای هم می‌خواهند با قاعده نفی سبیل یک حقوق ویژه‌ای برای مسلمین ثابت کنند. لذا ما اینجا دو مسأله داریم:

۱. آیا با قاعده نفی سبیل می‌توان حقوق ویژه و امتیازات خاصی را برای مسلمانان ثابت کرد یا نه.

۲. آیا با قاعده نفی سبیل می‌توانیم کفار را از برخی حقوق محروم کنیم؟ به عبارت دیگر یک وقت صحبت از این است که بگوییم اینها مساوی نیستند و مسلمانان حقوق ویژه دارند. یک وقت می‌گوییم کفار باید از یک سری حقوق و امتیازات محروم شوند؛ این دو را باید تفکیک کرد.

پس در مورد قاعده نفی سبیل یک وقت بحث می‌شود که آیا اطلاقش شامل صورت تساوی هم می‌شود یا نه، که ما عرض کردیم (خلفاً لبعض الاکابر کالمراعی صاحب العناوین) شامل فرض تساوی نمی‌شود. ایشان گفتند این قاعده شامل فرض تساوی هم هست؛ منتهی ما استدلال ایشان را به همراه پاسخش گفتیم. مفاد قاعده این است که کفار بر مسلمین نباید غلبه داشته باشند و هیچ حکم و قانونی که منجر به غلبه کفار بر مسلمین شود، جعل نشده است. این را ما قبلاً بحث کردیم و الان نمی‌خواهیم وارد بحث از آن شویم. بنابراین اگر کسی ادعا کند که با قاعده نفی سبیل می‌توانیم امتیازات ویژه‌ای برای مسلمین ثابت کنیم، به نظر می‌رسد پذیرفتنی نیست؛ یعنی با قاعده نفی سبیل نمی‌توان برای مسلمانان یک حقوق ویژه و ممتاز و برتر قرار داد. البته ما فعلاً درباره قاعده بحث می‌کنیم؛ اینکه با یک دلیل دیگری کسی امتیازات ویژه‌ای برای مسلمین اثبات کند، این بحث دیگری است؛ یا مثلاً با برخی ادله، شرافت مسلمین را بخواهد ثابت کند، این بحث دیگری است. بنابراین این دو نباید با هم مخلوط شود.

سؤال:

استاد: دو مسأله است؛ یکی اینکه ادله نفی سبیل امتیاز ویژه برای مسلمین ثابت نمی‌کند؛ دوم اینکه آیا با نفی سبیل می‌توانیم برخی از حقوق را از کفار سلب کنیم؟ اینها دو تا مسأله است؛ بهره‌مندی مسلمان از امتیاز ویژه و حقوق ویژه، با مسلوب شدن کافر از برخی از حقوق، اینها دو مسأله از هم جداست. ... این حقوق برای همه هست، اما بعضی‌ها را از کفار سلب می‌کنیم ... ما می‌گوییم قاعده نفی سبیل مثبت برخی از حقوق و امتیازات ویژه برای مسلمانان نیست؛ چون ما گفتیم قاعده شامل فرض تساوی نمی‌شود. اگر این را شامل فرض تساوی می‌دانستیم، معنایش این بود که این مزیت‌ها برای مسلمین ثابت است. لذا با توجه به اینکه ما شمول این قاعده را نسبت به فرض تساوی رد کردیم، بنابراین مزیت و امتیاز ویژه‌ای برای مسلمانان نسبت به کفار با آن ثابت نمی‌شود. اینها با هم فرق می‌کند؛ من برای شما مثال می‌زنم؛ اگر کسی به خاطر یک خطا و جرمی، از یک حق اجتماعی محروم شد، این به معنای امتیاز ویژه برای دیگران نیست. سلب یک حق از یک کسی مجازاتاً، به معنای بهره‌مندی دیگران از امتیاز ویژه است؟ این امتیاز برای همه بوده، لکن یک کسی فرضاً چند بار با سرعت بالا حرکت کرده و تخلف کرده،

گواهینامه او را از اعتبار ساقط کرده‌اند و مثلاً گفته‌اند تا پنج سال حق رانندگی ندارد؛ اینکه این شخص تا پنج سال حق رانندگی ندارد، این معنایش آن است که دیگران از یک حق ویژه‌ای برخوردار هستند؛ اصلاً این دو تا با همدیگر ملازمه‌ای ندارد. این را توجه داشته باشید که اینها دو مسأله است؛ بهره‌مندی از یک حق ویژه یا سلب یک حق از برخی دیگر. پس عرض ما این است که قاعده نفی سبیل نفی می‌کند برتری و غلبه کفار بر مسلمین را و شامل فرض تساوی نیست، و امتیاز ویژه‌ای برای مسلمان‌ها ثابت نمی‌کند. لذا باید بین این مطلب فرق بگذاریم با آنچه که الان به عنوان شبهه مطرح است. شبهه‌ای که الان مطرح است، این است که برخی احکام بی‌عدالتی و ظلم است. به عبارت دیگر، شبهه ممکن است از دید یک عده‌ای دو پایه داشته باشد: اثبات برخی حقوق خاص برای مسلمین، نفی برخی از حقوق برای کافران؛ یا به تعبیر دیگر قاعده نفی سبیل هم با اصل مساوات ناسازگار است و هم با اصل عدالت. ولی این در واقع دو شبهه است. ما یک اصل مساوات داریم، یک اصل عدالت. آن چیزی که الان در شبهه اول محل بحث است، اصل عدالت یا قاعده عدالت است؛ یعنی آیا قاعده نفی سبیل با اصل عدالت سازگار است یا نه. عدالت که می‌گوییم، در مقابل ظلم است، به معنای بی‌عدالتی. چون یک ضلع ظلم، تبعیض است؛ یعنی برخلاف مساوات رفتار کردن، که این خودش یک شبهه دیگری است. ما فعلاً با این شبهه کار داریم که اصل عدالت در بسیاری از موارد نقض شده و مستند آن قاعده نفی سبیل است.

پاسخ اول

این مطلب را گفتیم به عنوان توضیح و مقدمیت برای اینکه مسائل از هم تفکیک شود؛ عرض ما این است که از مقدمات چهارگانه‌ای که این شبهه بر آن استوار بود، سه مقدمه اول بحثی ندارد؛ *إنما الکلام فی المقدمة الرابعة*، که این احکام را به عنوان مصادیق بی‌عدالتی یا ظلم در حق برخی انسان‌ها مطرح کرده‌اند.

ما می‌گوییم بین محرومیت از برخی حقوق و ظلم باید فرق گذاشت. اگر بدون دلیل کسی را از یک حقی محروم کنند، این ظلم است؛ مثلاً همه انسان‌ها آزادانه می‌توانند از خانه‌شان بیرون بیایند و هر کاری دارند انجام بدهند و بعد به منزل برگردند؛ اما فرضاً یک مجرمی به دستور دستگاه قضا حق خروج از منزل را نداشته باشد یا باید در زندان بماند؛ این محرومیت از یک حقی است به عنوان مجازات و جزای کاری که او کرده است. این جرم‌ها در قانون نوشته شده و مجازات آن مقرر شده است؛ اگر فرض کنید مجرمی را محبوس کنند، نه عقل و نه عقلاً این را ظلم در حق او نمی‌دانند؛ با اینکه ظلم به معنای واقعی کلمه از دید عقل و عقلاً قبیح است؛ اما کسی که به دلیل جرم محبوس شده و به زندان افتاده، هیچ کسی نمی‌گویند در حق او دارد ظلم می‌شود و این قبیح است. محرومیت از برخی از حقوق اجتماعی به دلیل جرم، ظلم محسوب نمی‌شود.

بر این اساس کافر یک جرم بزرگ یا جرم‌های متعدد دارد؛ بزرگترین ظلم، کفر است؛ کفر از دید خداوند تبارک و تعالی یک جرم است. دستگاه شریعت که مبتنی بر حکمت است، کفر را یک جرم سنگین و نابخشودنی می‌داند و کافر را یک مجرمی می‌شناسد که باید مجازات شود. کافر انواعی دارد؛ هر کدام از اینها یک محدودیت‌هایی دارند که متفاوت با دیگری است. لذا شما می‌بینید محدودیت‌هایی که در مورد کافر ذمی اعمال می‌شود، نسبت به کافر حربی متفاوت است؛ الان مثلاً خداوند تبارک و تعالی گفته مرد کافر با زن مسلمان نمی‌تواند ازدواج کند، کافر نمی‌تواند شهادت بدهد، کافر نمی‌تواند وکیل مسلمان شود، نمی‌تواند ارث ببرد، نمی‌تواند وکالتش را قبول کند، از حق شفعه بهره‌مند نیست. اینها مجموعه‌ای از مجازات‌هایی است که برای

کافر وضع شده است؛ لذا محرومیت از برخی از این حقوق و نه از همه حقوق انسانی (چون کافر زندگی می‌کند، آزادی فی الجمله دارد مگر در حال حرب باشد که این یک داستان دیگری دارد) ظلم نیست. لذا در یک توجیه کلی باید بگوییم کافر چون مجرم است، سلب بعضی از حقوق از او در واقع به عنوان مجازات جرم بزرگ او تلقی می‌شود. بنابراین این ظلم محسوب نمی‌شود.

سؤال:

استاد: اینکه می‌فرمایید کافر از اول از این حقوق بهره‌مند نبوده نه اینکه حقی برای او ثابت بوده و بعد سلب شده، اینکه ما تشبیه کردیم به مجازات و زندانی، این برای تقریب به ذهن بود؛ می‌خواهیم بگوییم این یک امر متعارفی است؛ همانگونه که در مورد مجرمین، مجازات و سلب برخی از حقوق مطرح است، در مورد کفار هم همینطور است. به علاوه، اینجا حقوق به انسان عطا شده است؛ صاحب حق خداست، یا کسانی که به تبع خداوند این حق را دارند. انسان بما هو انسان از یک حقوقی برخوردار بوده بشرطها و شروطها؛ یعنی انسانی که کافر باشد، از این حقوق محروم است؛ نه اینکه این انسان صاحب حق شده و بعد از او سلب شده. انسان اگر کافر شود، از این حقوق برخوردار نخواهد شد. پس کأن یک تقدیر و فرضی است که به واسطه عدم تحقق آن، این حقوق از او سلب می‌شود. مثلاً اگر در یک مدرسه‌ای بگویند کسی که این نمره را نیاورد باید از مدرسه بیرون برود، این یک مجازات است برای اینکه از حد مورد نظر آنها پایین‌تر عمل کرده، یا یک محرومیت است. بالاخره بحث در این نیست که اینجا یک حقی داده شده و بعد سلب شده؛ می‌گوییم این بحث به صورت تقدیری و تعلیقی برای انسان ثابت است؛ الانسان اذا كان مسلماً می‌تواند اینها را داشته باشد اما اگر کافر باشد، از اینها محروم است. ... بچه کافر هم ملحق به پدر و مادر هستند و این هم به جهت اهمیتی است که کفر دارد. البته در تمام این مواردی که حقوقی از بچه کافر سلب شده، از بچه مسلمان هم سلب شده، چون شرط بلوغ را ندارد. هیچ حقی به جز ارث برای نابالغ ثابت نیست. اینکه می‌گویید اگر ما در مورد این تفاوت این را بگوییم، در مورد همه موارد تفاوت این را باید بگوییم، خیر، چنین ملازمه‌ای نیست؛ چه کسی گفته اگر ما بعضی از محرومیت‌ها را در مورد کافر گفتیم، لازمه‌اش این باشد که ما مثلاً در مورد تفاوت بین مرد و زن هم باید این حرف را بزنیم. ... اگر این را بگوییم، این چه محذوری دارد؟ ... اینکه خداوند شرک و کفر را ظلم می‌داند، طبیعتاً برای این ظلم یک مجازات‌هایی را در آخرت و دنیا در نظر گرفته است، و این از مجموع ادله قابل استفاده است. وقتی می‌بینیم کافر از بسیاری از امور محروم است و شرط خیلی از امور، اسلام قرار داده شده، می‌گوییم چون کفر یک ظلم عظیم و یک جرم بزرگ است، قهراً خداوند به این طریق خواسته این ظلم و جرم بزرگ را مجازات کند. وقتی می‌گوید اسلام شرط ولایت است، لازم نیست بنویسد مجازاتاً چرا کافر صلاحیت ندارد؟ چون یک ظالم بزرگ است ... کافر صلاحیت ندارد، چون کفر او بزرگترین مانع است. ... شما چرا در ادله دنبال این می‌گردید؟ اصلاً یک جا نداریم که بگوید مجازاتاً ... اینکه تفاوت لزوماً به معنای ظلم نیست، این را هم گفتیم که این برمی‌گردد به معنای دیگری که این را خواهیم گفت.

«والحمد لله رب العالمین»